



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# استالینیسیم چطور مارکسیسم را تحریف کرد

دنیل تیلور

ترجمه‌ی: سروناز احمدی



مهر ۱۳۹۹

انقلاب روسیه رویداد معرف عصر مدرن بود، اما شکستش که با به قدرت رسیدن ژوزف استالین قطعی شد، عمر دوباره‌ای به سرمایه‌داری بخشید. جنبش جهانی کمونیستی را نابود کرد و به پیروزی فاشیسم آلمان و اسپانیا، هولوکاست و جنگ جهانی دوم انجامید. جنگ سرد و تهدیدهای ملازم با فاجعه‌ی هسته‌ای را به بار آورد. بر مسیر شورش‌های ضد استعماری که بسیاری‌شان چشم‌انتظار کمک و راهنمایی شوروی استالینی بودند، تاثیر گذاشت. ظهور جنبش‌های اجتماعی رادیکال جدید از دهه ۱۹۶۰ به بعد را در کشورهای غربی به تعویق انداخت و باری بر دوش آنها بود.

دولت‌های استالینیستی پس از آن در اغلب نقاط جهان از هم پاشیدند. بسیاری از احزاب کمونیست پیرو آنها نیز به همین ترتیب سقوط کردند یا به شکل عجیب جدیدی تغییر یافتند. اما حتی در جایی که به نظر می‌رسد استالینیسم سازمان‌یافته از بین رفته، میراث ایدئولوژیک آن همچنان باقی مانده است. بوروکراسی استالینیستی مانند هر دولت سرکوبگری می‌بایست یک ایدئولوژی ایجاد می‌کرد که توجیه‌گر وجودش باشد. ما عادت داریم که حاکمان جوامع سرمایه‌داری بازار آزاد، آمیزه‌ای از ناسیونالیسم، ارزش‌های «دموکراتیک» و تقوای دینی را ترویج کنند تا قربانیان خود را متقاعد کنند که همگی با هم در یک صف قرار دارند. استالینیسم نسخه‌های خودش از این حقه‌ها را داشت، اما تقریباً همه‌ی آنها به زبان مارکسیسم بیان شدند. این امر میراث مخربی به‌جا گذاشته که تا به امروز جلوی جنبش‌های اجتماعی را گرفته است.

دستگاه‌های استالینیستی دهه‌ها صرف تولید نسخه‌ای از «مارکسیسم» کردند که نیازهای نهادی خودشان را برآورده سازند. نظریه انقلاب جهانی طبقه کارگر برای رفع نیازهای سیاستمداران ناسیونالیست، کارفرمایان ستمگر کارخانه‌ها و ژنرال‌های نظامی بازنویسی شد. یگانه نظریه‌ای که می‌توانست به بشریت کمک کند تا از چرخه‌ی بی‌پایان جنگ، ستم، نابرابری و تخریب محیط زیست بگریزد، به‌عنوان بخشی از مشکل در نظر گرفته شد. بسیاری از تازه‌واردان به چپ نمی‌توانند بلافاصله تشخیص دهند که بسیاری از مشاخره‌هایی که دست به گریبانشان می‌شود متأثر از فریب «مارکسیسم» استالینیستی است. برای بازیابی مارکسیسم به‌عنوان استراتژی انقلابی‌ای که می‌تواند جهان را تفسیر کند و تغییر دهد، باید تحریف‌های تحمیل‌شده بر آن به‌واسطه‌ی تجربه استالینیسم را شناسایی کنیم و دور بیندازیم.

\*\*\*

استالینیسم واژه‌ای پیچیده با معانی بسیار است. شخص استالین هیچ اثر نظری یا استراتژیک قابل توجهی برجای نگذاشت. «استالینیسم» به معنای دکتترین و جهان‌بینی ژوزف استالین نیست: چنین چیزی وجود ندارد. این مفهوم زمانی ظهور کرد که انقلاب روسیه در حال شکست بود. در پایان سال ۱۹۱۷ در روسیه، کارگران قدرت را به دست گرفتند، اما بر همگان روشن بود که در آن اقتصاد فقرزده که عمده‌اش روستایی بود، هیچ امیدی برای برپایی جامعه‌ای سوسیالیستی وجود نداشت. این جنبش انقلابی باید در سراسر اروپا گسترش می‌یافت. این اتفاق

هم رخ داد اما در نهایت توسط سرمایه‌داران و حامیان سیاسی‌شان که بهتر سازماندهی شده بودند، شکست خورد. روسیه منزوی شد، در محاصره قرار گرفت و گرسنه بود. با افول طبقه کارگر روسیه، مقامات دولتی — شامل بسیاری از انقلابیون پیشین — کنترل بیشتری بر سازماندهی جامعه به دست آوردند. قدرت آن‌ها به سرعت افزایش یافت و استالین دست‌نشانده و پشتیبان آن‌ها در دولت شد.

«استالینیسیم» در ابتدا به معنای جناحی در سیاست روسیه بود: گروه بوروکرات‌های دولتی که برجسته‌ترین سازماندهنده‌ی جناحی آن‌ها استالین بود و برای اطمینان از حفظ قدرت خود، رویکردی محتاطانه را ترجیح می‌داد. این امر به معنای به دیده‌ی تحقیر نگرستن به هر «ماجراجویی» انقلابی بود که ثبات سیاسی را تهدید می‌کرد. آن‌ها به‌طور نظام‌مندی در احزاب کمونیست بین‌المللی متحدینی را جذب کردند و متقاعدشان ساختند که وظیفه کلیدی‌شان حمایت از دولت روسیه است.

استالینیسیم در پایان دهه‌ی ۱۹۲۰ معنای جدیدی یافت. اقتصاد بی‌ثبات روسیه به سمت بحران پیش می‌رفت و تمام بافت اجتماعی را تهدید می‌کرد. گروه بوروکراتیک استالین حرکت تکان‌دهنده‌ای انجام داد. آن‌ها با روی آوردن به متحدین سابق خود، پیکار خشونت‌آمیزی را برای به دست گرفتن کنترل اقتصاد روسیه آغاز کردند. گروه استالین با نابود کردن زندگی سنتی دهقانی، به دست گرفتن کنترل کامل تولیدات کشاورزی و کارخانه‌ها و از میان برداشتن تمام اپوزیسیون سیاسی، خود را به حاکمان بلامنازع نظامی توتالیتیر بدل کردند. طبقه کارگر انقلابی روسیه که سرمایه‌داری جهانی را در سال ۱۹۱۷ تهدید کرده بود، سرانجام شکست همه‌جانبه‌ای خورد. استالین برای این که یک‌بار و برای همیشه جنبش انقلابی روسیه را به گور بسپارد، برای رهبران بازمانده‌ی آن با اتهاماتی واهی پوش دوخت و آن‌ها را به کلی نابود کرد. بوروکرات‌های استالین قدرت اقتصادی و سیاسی را ترکیب کردند. آن‌ها هم دولت و هم ابزار تولید را در کنترل داشتند.

حالا «استالینیسیم» معنای دیگری یافته بود: روشی خاص برای سازماندهی استثمار و ستم به طبقه کارگر با دولتی تک‌حزبی که در کنترل کامل سیستم اقتصادی است و از طریق ترکیبی از ارعاب تروریستی و ایدئولوژی «مارکسیستی» حکومت می‌کرد؛ به معنای ایدئولوژی‌ای بود که این حاکمان ترویج کردند و با حمایت احزاب کمونیست در سراسر جهان گسترش یافت. در نهایت، به معنای تاکتیک‌ها و روش‌های این احزاب کمونیست خارج از روسیه بود که از احزاب انقلابی کارگران به عاملین محافظ بوروکراتیزه‌شده تغییر ماهیت داده بودند، حتی زمانی که طبقه کارگر بزرگی را با توهم وجود سوسیالیسم در روسیه دنباله‌روی خود نگه‌داشته بودند.

\*\*\*

خیزش استالینیسیم باعث نابودی این تصور از سوسیالیسم شد که سوسیالیسم جامعه‌ای بدون طبقه، مشارکتی و رهایی‌یافته است که فقط از طریق مبارزه جمعی و دموکراتیک طبقه کارگر می‌توان به آن دست یافت. استالین در اواسط دهه‌ی ۱۹۳۰ اعلام کرد: «جامعه‌ی شوروی ما جامعه‌ی سوسیالیستی است ... جامعه‌ی ما منحصرأ از

زحمتکشان شهر و روستا تشکیل شده است.» این عقیده‌ای پوچ بود: [چرا که] دقیقاً در همان هنگام سیستم استالینیستی با کار بردگان و سرکوب سیاسی در جنون «ترور بزرگ» به اوج خود رسید و طی آن صدها هزار مخالف اعدام، ناپدید یا در اردوگاه‌های کار اجباری زندانی شدند و همزمان کارگران توسط کارفرمایان استالینیست کارخانه‌ها مورد خشونت قرار می‌گرفتند.

پس از این وقایع سوسیالیست‌ها سه انتخاب داشتند. می‌توانستند واقعیت را بپذیرند: طرح انقلابی در روسیه شکست خورده، دولت قدرتمند روسیه اکنون دشمن انقلاب سوسیالیستی بود و آن‌ها باید دوباره از هیچ شروع می‌کردند تا جامعه‌ای را براساس دموکراسی کارگران بسازند. برای بسیاری که از تهدید فزاینده فاشیسم و رکود بزرگ اخیر به وحشت افتاده و روحیه‌ی خود را از دست داده بودند پذیرش این امر حقیقتاً بسیار دشوار بود. در عوض، آن‌ها از بازشناختن واقعیت آشکار زندگی در روسیه سر باز زدند و به خود قبولانندند که هرگونه ادعای واهی و مهممل مطرح‌شده توسط دولت روسیه را بپذیرند. یا تصور ذهنی خود از سوسیالیسم را برای مطابقت با واقعیت مخوف روسیه تغییر دادند، به‌نحوی که «سوسیالیسم» کاملاً به معنای کنترل دولت بر زندگی اقتصادی و از دست دادن هرگونه پیوند واقعی با آرمان‌های دموکراسی کارگران یا آزادی بشر شد.

اکثر استالینیست‌ها دو گزینه‌ی آخر را با هم درآمیختند. بنابراین سوسیالیسم طی چند دهه توسط برجسته‌ترین مدافعان آن بی‌اعتبار شد، کسانی که شورمندان آن را با استبداد و توهم همگام ساختند.

برای استالینیست‌ها این باور که سوسیالیسم در جایی از جهان پیروز شده است، منبع الهام سیاسی و روانی بود. آن‌ها دستگاه‌های سیاسی زورمند و بی‌پروایی به وجود آوردند که دیدگاه‌های اصیل و ضداستالینیستی سوسیالیسم را به حاشیه می‌راند. در شرایط سخت، کمونیست‌های خارج از روسیه سرودهایی شبه‌مذهبی مانند «سرزمین شوروی»، یکی از محبوب‌ترین ترانه‌های کمونیستی دهه ۱۹۳۰، را می‌خواندند:

*سرزمین شوروی که برای همه زحمتکشان عزیز*

*صلح و پیشرفت امیدشان به تو است*

*هیچ سرزمینی دیگری در دنیا وجود ندارد که در آن*

*انسان اینچنین معرور و آزاد روی زمین راه برود.*

این اطمینان خاطر نتوانست دوام بیاورد. این امر «کمونیست‌ها» را هم‌سو با استثمارگران و ستمگران و علیه طبقه کارگر قرار داد. واژه‌ی «سوسیالیسم» در نظر بسیاری از کسانی که برای حقوق کارگران و دموکراسی مبارزه می‌کردند، واژه‌ی کثیفی شد. با مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، قیام‌ها و شکاف‌های کارگران در بوروکراسی روسیه به این معنی بود که حتی کمونیست‌های خوگرفته [با استالینیسم] هم دیگر نمی‌توانستند از واقعیت اجتناب کنند. این امر فعالان استالینیست بسیاری را مأیوس کرد، چرا که پی بردند در خدمت یک دروغ بوده‌اند. تنها خودفرب‌ترین گروه‌های

متعصب می‌توانستند همچنان دولت‌های «کمونیستی» که کارگران اعتصابی را هدف گلوله قرار می‌دادند، تقدیس کنند، سنتی افراطی از ابرافتداری که متأسفانه هنوز هم از بین نرفته است.

جوامع «استالینیستی» هنوز با ویژگی‌های ملی مختلفی وجود دارند: دولت‌هایی تک‌حزبی که توسط سوسیالیست‌های خودخوانده‌ای اداره می‌شوند که قدرت اقتصادی و سیاسی را ترکیب و طبقه کارگر خود را استثمار می‌کنند. برخلاف سوسیالیسم که نیازمند مبارزه آگاهانه طبقه کارگر جهانی است، ایجاد چنین جوامعی با توسل به زور مطلق بی‌رحمانه، نسبتاً آسان است. منطق استالینیستی هنوز مصداق کسانی است که احساس می‌کنند نیازی شبه‌مذهبی به این باور دارند که کارگران در کره شمالی حکومت می‌کنند و هیچ‌کس هیچ دلیلی برای اعتراض به دولت چین به جز ماموران سیا ندارد و [نیز] کسانی که بیان می‌کنند هدف سوسیالیست‌ها باید تکرار این جوامع به‌طور بین‌المللی باشد و از این طریق «سوسیالیسم» را بدنام می‌کنند. این عقیده که سوسیالیسم در روسیه امتحان خود را پس داد و شکست خورد، همچنان وجود دارد و سنجیدن پتانسیل‌های بخش نظریه‌ی مارکسیستی را برای رادیکال‌های جدید دشوار می‌سازد.

جنبش انقلابی مارکسیستی، از دموکراسی سرمایه‌داری انتقاد کرد، چرا که به اندازه کافی دموکراتیک نبود. دموکراسی لیبرال، قدرت اجتماعی واقعی را در دست سرمایه‌دارانی قرار می‌دهد که در کار کنترل‌مان می‌کنند و ما را تحت محدودیت‌های سیاسی قرار می‌دهند. اما نوع دیگری از دموکراسی وجود دارد: دموکراسی کارگران که از طریق مبارزه‌ی طبقاتی به دست می‌آید و دموکراتیک‌تر از هر چیز دست‌یافتنی در محدوده‌ی سیاست‌های سرمایه‌داری است. استالینیست‌ها با سوءاستفاده از قدرت شگفت‌انگیز نقد مارکسیستی به دموکراسی سرمایه‌داری از آن برای توجیه نابودی همه‌ی شکل‌های دموکراسی و حقوق کارگران استفاده کردند. آنان ادعا کردند که هرگونه انتقاد از نظام توتالیتیشان به معنای «لیبرالیسم» است و بنابراین جای تعجب نبود که بسیاری از کسانی که نظام استالینیستی را به دلایل خوبی رد می‌کردند، مارکسیسم را [نیز] رد کنند و لیبرالیسم را در آغوش بگیرند و یا بدتر. این بدان معنا بود که این افراد نتوانسته بودند به یک استراتژی واقعی برای به چالش کشیدن سرمایه‌داری دست یابند. تحریف‌های استالینیستی راه را بسته بودند.

سوسیالیسم، جامعه‌ای است که در آن انسانیت سرنوشت‌مان را به‌طور جمعی تعیین می‌کند. سوسیالیسم نمی‌تواند دولتی باشد که تحت کنترل کارفرمایان «کمونیست» کارخانه‌ها، ژنرال‌های ارتش یا هر ناظر دیگری است. رد تحریف استالینیستی سوسیالیسم، قادرمان می‌سازد تا اصل مارکسیسم را بازیابی کنیم: یک استراتژی برای دست‌یابی به سوسیالیسم از طریق مبارزه جهانی طبقه کارگر.

\*\*\*

دیدگاه استبدادی نسبت به «سوسیالیسم» خودش را در دیدگاه استالینیستی نسبت به سازمان سیاسی سوسیالیستی انعکاس داد. احزاب کمونیستی استالینی نمی‌توانستند نهادهای دموکراتیک کارگران باشند، چرا که اگر چنین احزابی باشند ممکن است در مقام مخالفت با نیازهای حاکمان روسیه عمل کنند. آن‌ها بوروکراسی‌های بسیار قدرتمند خود را

گسترش دادند که مطابق با آن‌ها می‌توانستند تغییرات شدیدی را به «مسیر» تحمیل کنند و انتظار وفاداری تزلزل‌ناپذیری از اعضای خود داشته باشند. به کمونیست‌ها یاد داده شد که «لنینیسم» به معنای اطاعت کورکورانه از رهبران است. تاریخ، بازنویسی و جعل شد تا افسانه‌ای بسازد که بلشویک‌ها همیشه کورکورانه از لنین اطاعت می‌کرده‌اند، که استالین بهترین شاگرد لنین بوده است و رهبر حزب کمونیست محلی، محبوب‌ترین خادم به استالین است. و انقلاب سوسیالیستی تنها در صورتی به موفقیت نائل می‌شود که فعالان حزب، مطیعانه از تمامی دستورات اخیر اطاعت کنند.

بوروکرات‌های روسیه به دیپلماسی قدرت‌های بزرگ جهانی علاقه‌مند بودند، نه به انقلاب سوسیالیستی. بنابراین احزاب کمونیست اغلب به دنبال قدرت و تأیید شدن در جوامعی بودند که رسماً سرمایه‌داری محسوب می‌شدند. همزمان با دفاع از ترور دولتی در روسیه، استالینیست‌های خارج از کشور برای حمایت از لیبرال‌های جناح راست به راحتی گرد هم می‌آمدند. آن‌ها تلاش کردند در دولت‌های سرمایه‌داری مشارکت کنند، به دنبال پست‌های بوروکراتیک با دستمزدهای بالا در اتحادیه‌های کارگری بودند و سیاست‌های از بالا به پایین، نخبه‌گرا و محافظه‌کارانه‌ای را ترویج می‌کردند که به‌طور فزاینده‌ای با رادیکال‌ها و مبارزان بیگانه بود، تا جایی که احزاب کمونیست، جناح راست جنبش کارگری در بسیاری از کشورها شدند.

«انقلاب‌های» استالینیستی نیز در سراسر جهان رخ دادند: کشورهای بیشتری با هدف صنعتی‌سازی سریع از طریق تمرکز همه‌ی قدرت در بوروکراسی دولتی، اقتصاد هدایت‌شده توسط دولت را اتخاذ کردند. حامیان این کشورها به این نتیجه رسیده بودند که برخلاف بینش اصلی مارکس، «سوسیالیسم» را می‌توان با حملات نظامی، کودتا یا اصلاحات قانونی صلح‌آمیز به دست آورد. در واقع هرچیزی به جز انقلاب جهانی کارگران می‌تواند به جامعه‌ای به سبک استالینیستی ختم شود. برای کسانی که این جوامع را «سوسیالیست» می‌دانستند، یک سازمان سوسیالیستی در واقع هر معنایی داشت جز گروهی که در سطح جهانی برای قدرت کارگران مبارزه می‌کنند.

استالینیسم مدلی جعلی از «حزب لنینیست» ارائه داد که بحث و اختلاف عقیده در آن مجاز نیست و با هر وسیله‌ی شیادانه‌ای به دنبال قدرت و نفوذ در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. این مدل نفرت‌انگیز سبب شد بسیاری از رادیکال‌های ضداستالینیسم، سازمان سیاسی را کاملاً رد کنند. هر سازمان انقلابی مارکسیستی کارآمد، از جمله سازمانی که خود لنین رهبری‌اش را بر عهده داشت، به ماهیت دموکراتیک مبارزه کارگران احترام می‌گذارد. درباره‌ی استراتژی داخلی و خارجی بحث می‌کند، به نقد و تصحیح اشتباهات خود می‌پردازد و می‌کوشد کل طبقه‌ی کارگر را به‌عنوان بخشی از یک جنبش گسترده به قدرت برساند. هدفش این نیست که رهبران خود را در مقام قدرت در محدوده‌ی نظام سرمایه‌داری قرار دهد، بلکه مقصودش ایجاد نهادهای انقلابی خود کارگران است که می‌توانند ساختارهای سرکوبگر نظام سرمایه‌داری را از ریشه براندازند و نابودشان کنند. رهبران استالینیست این دیدگاه را نسبت به انقلاب و سازمان انقلابی عامدانه تحریف کردند، چرا که خود آن‌ها را مانند هر سرمایه‌داری تهدید می‌کرد. این تحریف و سرپوش‌گذاری،

رادیکال‌ها را از موثرترین سلاح خود برای مبارزه با سرمایه‌داری محروم کرد: حزب سوسیالیستی توده‌ای، دموکراتیک و انقلابی کارگران.

\*\*\*

تا زمانی که میراث استالینیسیم بر درک ما از مارکسیسم سایه می‌اندازد و آن را مبهم می‌کند، ما در تمام مبارزاتمان علیه نظام سرمایه‌داری تضعیف می‌شویم.

محیط زیست را در نظر بگیرید. سرمایه‌داری جهانی در حال حاضر به لطف آلودگی‌های بی‌پایان خود در بحران زیست‌محیطی شتابانی قرار دارد. جامعه‌ای که به طبقات اقتصادی تقسیم شده و اکثریت آن درباره‌ی فرآیند تولید حق اظهارنظر ندارند، جامعه‌ای که هیچ ظرفیتی جهت سازگاری مجدد خود با تعادلی هماهنگ با جهان طبیعی ندارد. طبقه‌ی حاکم باید اقتصاد را برای حفاظت و تقویت قدرت و سود خود سازمان دهد، حتی اگر سیاره‌ی زمین را نابود کند. نابرابری اجتماعی باعث تحمیل پیامدهای فجایع زیست‌محیطی بر طبقه کارگر و تهیدستان جهان می‌شود. راه‌حل باید روشن باشد: انقلابی جهانی برای ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی که در آن بتوانیم با طبیعت، فارغ از انگیزه سود و ستم طبقاتی، سازگار شویم و رابطه بگیریم.

اما استالینیسیم حتی این امر را نیز تحریف کرد. رهبران روسیه در تلاش‌شان برای رقابت با انبار تانک‌ها و موشک‌های هسته‌ای آمریکا، محیط زیست را تخریب و زمین را مسموم کردند. آنان حقایق علمی را که از نظر سیاسی برایشان دردسرآور و پرزحمت بود، همانند هر شرکت سوخت فسیلی دیگری دفن کردند و مانع درک و کنترل آگاهانه انسان‌ها بر جهان طبیعی شدند. آنان در هر قدم، کاریکاتوری از «مارکسیسم» را برای توجیه آن تولید کردند: نسخه‌ی آن‌ها از «مارکسیسم» یکسره درباره‌ی انباشت بیشتر «نیروهای تولیدی» بود که هیچگونه شباهتی با رهایی انسان نداشت. به نظر می‌رسید که این امر توجیه‌کننده‌ی انتقاد اکولوژیست‌ها [از مارکسیسم] است که [بیان می‌کنند] مارکسیسم تنها تصویری آینه‌مانند از سرمایه‌داری است و انقلاب سوسیالیستی به نجات محیط زیست کمکی نخواهد کرد. نویسندگان مارکسیست جدید مانند جان بلامی فاستر ارتباط نزدیکی را بین نظریه‌ی انقلابی مارکسیستی و درک اکولوژیک بازیابی کرده‌اند. تنها انقلاب جهانی کارگران می‌تواند تضمین‌کننده‌ی پایان تخریب محیط‌زیست باشد؛ مارکسیسم قدرتمندترین استراتژی را برای هر جنبش زیست‌محیطی فراهم می‌کند. اما «تولیدگرایی» استالینستی تقریباً یک قرن است که اجرای این استراتژی را به تعویق انداخته است، [آن هم] در شرایطی که این مشکل هر روز بزرگتر و اضطراری‌تر می‌شود.

مارکسیسم در خصوص جنس، جنسیت و سکسوالیته نظریه‌ای ارائه داد که هرگونه زمینه‌ی «طبیعی» [۱] فرضی برای اعمال تبعیض را رد کرد. مارکسیست‌ها از اولین فعالان حقوق زنان و آزادی جنسی بودند و با رشد این جنبش‌ها در اوایل قرن بیستم نیز از بهترین نظریه‌پردازان، استراتژیست‌ها و رهبران این جنبش‌ها به شمار می‌رفتند. حتی در روسیه، [یعنی] جامعه‌ای مردسالار که بخش عمده‌ی نواحی روستایی آن توسط مردان محلی مستبد ده اداره

می‌شد، انقلاب ۱۹۱۷ کارگران، پیشرفت‌هایی شگفت‌آور و پیشروانه در جهان را در حقوق زنان، درک هم‌جنس‌گرایی و دیگر جنبه‌های آزادی جنسی به ارمغان آورد.

همه این‌ها با تحکیم بوروکراسی استالینیستی در هم شکست. [استالینیست‌ها] مانند سرمایه‌داران غربی قصد داشتند در هزینه‌های بازتولید کارگران استثمارشده‌ی خود صرفه‌جویی کنند. این به معنای بازگرداندن زندگی سنتی خانوادگی از طریق قوانین سخت‌گیرانه‌ای بود که سبک زندگی غیرسنتی را مجازات می‌کرد و زنان را مجبور می‌ساخت تا به نقش‌های جنسیتی سنتی برگردند. سقط جنین و طلاق ممنوع شد و حتی خانواده به شکل واحدی برای تربیت سیاسی درآمد: هر کسی در خانواده ممکن بود به خاطر جراثمی که یکی از اعضایش مرتکب شده بود مجازات شود، بنابراین خانواده‌ها مجبور شده بودند از طرف دولت یکدیگر را کنترل کنند. و در سراسر جهان، احزاب کمونیست استالینیست باید توجیه می‌کردند که این وضعیت امور در جامعه‌ای سوسیالیستی طبیعی است و آن را ستایش می‌کردند. جای تعجب نیست که فعالیت فعالان حوزه‌ی زنان و LGBTI – و حتی رادیکال‌ها که به سیاست‌های ستیزه‌جویانه و ضدسرمایه‌داری کشیده شده بودند – با تداوم آشکار ستم مخوف در جامعه‌ای «سوسیالیستی» مختل شده باشد. آنان تلاش می‌کردند تا مارکسیسم را اصلاح یا بازنویسی کنند، یا به‌طور کامل نادیده‌اش بگیرند.

استالینیسم در مورد نژاد، ناسیونالیسم و امپریالیسم نیز تمایل دارد رویکرد سوسیالیستی انقلابی را از بین ببرد: استالین، شوونیسم ناسیونالیستی نامعمول روسیه را ترویج کرد، احزاب کمونیست خارجی را به پذیرش محافظه‌کارانه‌ترین پرچم‌پرستی و میهن‌پرستی‌های جنگ‌طلبانه ترغیب و به مبارزات ضداستعماری و ضدنژادپرستانه در سراسر جهان خیانت کرد (برای مثال، شوروی استالین اولین کشوری بود که بر سلب‌مالکیت از فلسطینی‌ها صحنه گذاشت). بوروکراسی استالینیستی برای تمامی جنایات سرمایه‌داری توجیهی «مارکسیستی» ساخت.

یا این همه این استدلال همچنان پابرجا می‌ماند که نظام مبتنی بر سود سرمایه‌داری ریشه‌ی مشکلات جهان است و مارکسیسم – مبارزه برای انقلاب جهانی طبقه کارگر – یگانه راه‌حل است. از آنجا که ناسیونالیسم، نژادپرستی، تضاد امپریالیستی، نابرابری و فاجعه‌ی زیست‌محیطی در رأس سیاست‌های جهانی قرار گرفته‌اند، جنبش‌های اجتماعی در سراسر جهان نیاز به کشف دوباره‌ی راه‌حل دارند. ما باید دروغ استالینیستی را دور بیندازیم و روش مارکسیستی را بازیابیم: سازمان‌های سوسیالیستی انترناسیونالیستی طبقه کارگر که به‌صورت دموکراتیک سازماندهی شده‌اند اما برای انقلاب می‌جنگند و هرگونه مبارزه برای عدالت را می‌پذیرند و به مبارزه نهایی علیه نظام سرمایه‌داری برای جهانی سوسیالیستی پیوند می‌دهند.

**منبع:** نوشته‌ی حاضر ترجمه‌ای است از مقاله‌ی *How Stalinism distorted Marxism* از Daniel Taylor که در سایت «پرچم سرخ» با لینک زیر منتشر شده است:

<https://redflag.org.au/index.php/node/6885>

**یادداشت مترجم:**



[۱] اشاره به عقیده‌ای که تبعیض علیه زنان را از منظری بیولوژیکی تبیین می‌کند. برای نمونه زنان را به واسطه‌ی مادرشدن فرودست می‌شمارد. م.